



توصیه هایی برای بیخدایان

آستین کلاین

ترجمه: فرخ بی خدا

منبع: <http://atheism.about.com>

مردم پرسش های زیادی در مورد بیخدایی و بیخدایان دارند اما تمام این پرسش ها از سوی خداباوران مطرح نمیشود. بیخدایان هم سوالات زیادی دارند. علاوه بر موضوعات نظری مربوط به بیخدایی، در مورد شیوه ی مواجه شدن با خداباوران نیز پرسش های بسیاری مطرح می شود. موضوعاتی چون اظهار بیخدایی خود به دیگران، ازدواج، مراسم عبادی، کودکان و غیره.

فرزندان بیخدا در برابر خانواده های مذهبی

دین، بیخدایی و ارزشهای خانوادگی: آیا حفظ ارزشهای خانوادگی نیازمند دین و خدا است؟

راستگرایان مسیحی آمریکایی جهد بلیغی می کنند تا میان ارزشهای خانوادگی و دین خود رابطه ای برقرار کنند اما آیا میان این ارزشها و اعتقاد به خدا رابطه ای وجود دارد؟ وجود خانواده های بیخدا و بااخلاق نشان می دهد که ارزشهایی چون عشق، احترام و فداکاری وابسته به خداباوری نیستند. بیخدایی به معنای داشتن موضع خاصی در مورد مسائل اخلاقی یا هنجاری نیست. مثلاً برخی از بیخدایان ممکن است با سقط جنین و خودداری جنسی پیش از ازدواج مخالف باشند. بیخدایی نافی هیچیک از ارزشهای خانوادگی مورد نیاز برای تربیت کودکانی سالم نیست.

کودکان بیخدا و فرهنگ دینی خانواده: والدین بیخدا باید چه کار کنند؟

مسئله ی دشوار والدین بیخدا این است که با وجود سنتهای دینی خانواده و اقوام چگونه کودکانشان را فارغ از دین پرورش دهند. اگر خود والدین در خانواده ای بیخدا بزرگ شده باشند مشکلی پیش نمی آید. اما اکثر بیخدایان در خانواده هایی بزرگ شده اند که کم و بیش مذهبی هستند، حتی اگر مذهبی بودن خانواده منحصر به شرکت در مراسم و سالگردهای دینی باشد. هرچه خانواده تان متدین تر باشد، کنار کشیدن خود و کودکان تان از دین دشوار تر می شود.

دعوت شدن به مراسم و مکانهای دینی

اگر کودکانتان را به مکانی دینی دعوت کردند باید چه کار کنید؟ پاسخ آسان نیست. بهترین جواب این است که "بستگی دارد" زیرا این موضوع به عوامل مختلفی بستگی دارد. حداقل در ابتدا باید این دعوت را هم مانند دعوت به مکان های دیگر بررسی کنید. چه قدر مدعوین کودکان تان را می شناسید؟ آیا می توانید به آنان اعتماد کنید و فرزندتان را به آنها بسپارید تا او به پارک یا موزه ببرند؟ اگر پاسخ تان منفی است، چرا اجازه دهید که فرزندتان تان را به کلیسا ببرند؟

وقتی خانواده شما دین را به کودکانان تحمیل میکنند چه اتفاقی می افتد؟

اگر قصد دارید فرزندانان را بدون اجبار به ایمان دینی خاصی بزرگ کنید، ممکن است با سایر اعضای خانواده که معتقدند خدا و دین فاکتورهای کلیدی در خوب بودن و تربیت اخلاقی است دچار مشکل شوید. حل این مشکل ارتباط خانوادگی شما را حفظ میکند و از گیج شدن فرزندانان جلوگیری میکند. همچنین مانع از این میشود که کودک بین دوست داشتن اعضای خانواده مردد بماند.

اگر این مشکل را با همسران دارید حل کردن آن بسیار دشوار است. ایده آل آن است که قبل از داشتن فرزند و حتی پیش از ازدواج در مورد این موضوع بحث کرده باشید. اگر قبلاً بحث کرده باشید اما یکی از شما به قرار قبلی تان پایند نماند در آینده دچار مشکلات بیشتری خواهید شد. مراجعه به یک مشاور خانواده راهکار مفیدی است. بهتر است به مشاوره مراجعه کنید که نظر شخصی اش را در مورد دین و خداباوری در قضاوت دخالت ندهد.

در نهایت، بهتر است با هم توافق کنید زیرا این توافق بیش از همه به سود فرزندان خواهد بود. متأسفانه ممکن است نظرات شما در مورد "خیر و صلاح" فرزندان متفاوت باشد. یعنی از نظر همسران تربیت فرزند با ایمان مذهبی به سود فرزند باشد اما از نظر شما تفکر انتقادی مهمتر از ایمان باشد.

هیچکدام از شما حق ندارید تاثیر نفر دیگر را از بین ببرید. هر دوی شما در شکل گیری شیوه تفکر فرزندان در مورد دین، خدا و اخلاق نقش دارید. هر دوی شما باید از تحقیر معتقدات دیگری خودداری کنید و به آنها احترام بگذارید. البته احترام گذاشتن به دیگری به معنای ساکت ماندن و کنار گذاشتن نظر خود نیست. هر دوی شما باید بکوشید نظرات تان را به روشنی به کودک تفهیم کنید و به سوالات فرزندانان جواب بدهید. خوب، ممکن است فرزند شما نظر همسران را انتخاب کند. اما اگر پذیرش این وضع برای تان هولناک است چرا هنوز به زندگی با همسران ادامه می دهید؟

اگر در مورد شیوه تربیت فرزند با همسران توافق دارید ممکن است با مشکل دیگری روبرو باشید. ممکن است اعضای خانواده ی شما یا همسران در کار تربیت فرزندان شما مداخله کنند. اگر زوج با هم متحد باشند و به جای مشاجره بر سر اینکه چه کسی اشتباه می کند، پیامهای یکسانی به فرزندشان بدهند نتیجه بهتر خواهد شد. همچنین متحد بودن بهترین راهکار برای برطرف کردن مشکل با بستگان است زیرا جلو مداخله های بیجای اطرافیان را می گیرد.

حضور در مراسم دینی

ممکن است شما فرزندانان را طوری بار آورده باشید که از دین خاصی پیروی نکنند و یا ممکن است آنها را به آموختن آموزه های گوناگون دینی تشویق کنید. اما این عمل به این معنی نیست در این صورت آنها هرگز علاقمند نمی شوند که در مراسم دینی دین خاصی شرکت کنند. شاید روزی فرزندان بخواهد که به کلیسا، مسجد یا کنیسه یا هر محل دینی دیگر برود.

آشکار کردن بیخدایی نزد خانواده

مشکلات اظهار بیخدایی نزد خانواده

بسیاری از بیخدایان در مورد آشکار کردن عقایدشان در خانواده مردد هستند، بخصوص اگر خانواده شدیداً دینی باشد بیان این مطلب که شما دین خانواده و حتی وجود خدا نمیپذیرید میتواند موجب از هم گسیختگی خانواده شود. در برخی موارد ممکن است برخورد فیزیکی یا تنش عاطفی روی دهد و حتی تمام خانواده و اقوام رابطه شان را با شما قطع کنند.

برخورد با تعصبات ضد بیخدایی

برای بیخدایان کاملاً عادی است که با نیش و کنایه یا حتی دشنام های ضد بیخدایی در خانواده روبرو شوند - حتی اگر بیخدایی خود را ابراز نکرده باشند. همین امر موجب میشود که افراد در اظهار بیخدایی خود درنگ کنند. اما همین موضوع دلیل خوبی است تا از "پستو" در آید و بیخدایی خود را اظهار کنید. مردم باید بفهمند که بیخدایان هیولاهای ضد اخلاق نیستند. هنگامی که با این متعصبانی روبرو میشوید، به آرامی توضیح دهید که چرا رفتارشان غلط است. اگر به شما احترام نگذاشتند و همچنان به اهانت ادامه داند، به سادگی محل را ترک کنید.

چگونه بیخدایی خود را در خانواده آشکار کنیم؟

هم برای پنهان کردن بیخدایی و هم برای اظهار بیخدایی دلایل خوبی هست. پس باید قبل از اظهار بیخدایی تان درباره ی این موضوع خوب فکر کرد. بهتر است قبل از شیرجه زدن عمق آب را بسنجید. مثلاً سعی کنید ابتدا به یکی از اعضاء قابل اعتماد خانواده مراجعه کنید. شاید این فرد بتواند از راههای زیادی به شما کمک کند. مثلاً شما را برای روبرو شدن با واکنش دیگران آماده کند یا بهترین راه مطرح کردن موضوع را بگوید، یا از تصمیم تان حمایت کند و یا پیشنهادهای مفید دیگری داشته باشد.

به یاد داشته باشید که بیهودایی شما تنها بر خودتان تأثیر نمیگذارد. با اظهار بیهودایی، رابطه‌ی شما با اعضای متدین خانواده عمیقاً دگرگون میشود. دین بسیار فراگیر است و مهمترین منبع ارزشها و سنتهای اشخاص است و شما چگونگی این رابطه را برای همیشه تغییر داده‌اید و از نظر خیلی‌ها این تغییر بدی است. اگر والدینتان هم اینطور فکر میکنند به این نتیجه خواهند رسید که شما اخلاق و ارزشها را هم کنار گذاشته‌اید، یعنی همان چیزهایی که والدینتان سعی کرده‌اند به شما یاد بدهند – و پذیرش این موضوع برای همه پدر و مادرها سخت است. ممکن است احساس کنند والدین خوبی نبوده‌اند و فکر کنند که باید شما را به ایمان دینی بازگردانند. شاید فشارهای زیادی را بر شما تحمیل کنند.

شاید مردم باید درک کنند که بیهودایی شما ربطی به آنها ندارد و شما حق دارید راهتان را خودتان انتخاب کنید، اما در واقع خیلی‌ها قضیه را شخصی نمی‌دانند، و شما باید متوجه این نگرش باشید. منظور من این نیست که دست از بیهودایی بکشید یا وانمود کنید که خدا باور هستید. حرف من این است که ملاحظه‌ی احساسات دیگران را هم بکنید.

به عنوان مثال، پس از اظهار بیهودایی‌تان، از حمله به دین خانواده‌تان اجتناب کنید. حتی اگر به این نتیجه رسیده باشید که دین مایه‌ی شرّ است، بیان این مطلب تنها دعوا را در خانواده شدت میبخشد. همچنین عاقلانه نیست که در این موقعیت بکوشید دیگر اعضای خانواده را از دین شان برگردانید. آنها هنوز از بیهودایی شما در شوک هستند. با رفتار بجا می‌توانید نشان دهید که بیهودایی شما موجب نمیشود که فردی گستاخ و ضداخلاق باشید.

علاوه بر توجه به احساسات خانواده باید به موارد دیگری هم توجه کنید. مثلاً ممکن است بستگان شما دلایلی مبنی بر لزوم دیندار ماندن شما ارائه کنند. بخصوص در مرحله‌ی اظهار بیهودایی، لازم نیست که دلایلتان را کاملاً رد کنید اما خوب است اگر بتوانید نشان دهید که دلایلتان چندان محکم نیست و معقول است که به آن دلایل مشکوک باشیم. به این ترتیب می‌توانید ثابت کنید که بی‌اعتقادی‌تان دارای منطق است تا فکر نکنند که شما گمراه شده‌اید یا برای سرکشی دلایل آنها را رد میکنید.

همچنین لازم است که خود را از نظر روانی آماده کنید. نباید عصبی و دمدمی مزاج بنظر برسید زیرا در این صورت خانواده بیهودایتان را به هیچ وجه نخواهند پذیرفت. باید محکم و مطمئن حرف بزنید. این را بپذیرید که شما جواب همه سوالها را نمیدانید و توجه کنید که آنها هم در وضع مشابهی هستند. توضیح دهید که نتیجه‌ی انتخاب کرده‌اید که به نظرتان منطقی‌تر می‌آید و اگر در آینده دلایل خوبی علیه بیهودایی بیابید نظرتان عوض میشود. اما در حال حاضر نظر شما این است و آنها باید یاد بگیرند که عقیده‌ی شما را محترم بشمارند.

امیدوارم که این توصیه ها به رشد و کمال شما کمک کند. موفق باشید.

اگر اعضاء خانواده از بیهیایی من ناراحت شدند چه کار کنم؟

به طور کلی، گزینه هایبیتان بستگی به میزان وابستگی اجتماعی و مالی شما به خانواده دارد. اگر از نظر مالی مستقل از خانواده باشید گزینه های بیشتری نسبت به افراد وابسته در اختیار دارید. همچنین باید از خود بپرسید که تا چه حدی میخواهید روابط آسیب دیده تان با خویشاوندان را اصلاح کنید.

در بعضی موارد ممکن است بخواهید رابطه تان را با بستگانی که رفتار توهین آمیزی دارند قطع کنید مگر اینکه از شما کمک بخواهند یا اینکه رفتارشان را تغییر دهند.

در هر صورت، به فرض اینکه روابط آسیب دیده قابل بهبود باشد و بخواهید این روابط را بهبود بخشید، لازم است زمانی را به این امر اختصاص دهید. مراجعه به يك مشاور مجرب خانواده میتواند کمک بزرگی به شما بکند. اما مراقب باشید که خود مشاور گرایش ضد بیهیایی نداشته باشد.

اگر نوجوان هستید یا به علل دیگر از لحاظ مالی مستقل نیستید و به همراه خانواده خود زندگی میکنید گزینه های شما محدودتر است. ممکن است خانواده ی شما از این وابستگی به عنوان اهرم فشار بر علیه شما استفاده کند تا خود را با دین آنها وفق دهید. این وضع برای شما مایه ی تاسف است زیرا نمیتوانید از آن اجتناب کنید اما این حالت برای والدین شما نیز مایه ی تاسف است زیرا بعید است کارساز باشد.

خانواده می تواند تا حدی شما را وادار کند که مطابق قواعد خاصی رفتار کنید اما مجبور کردن شما به اعتقاد به خدا و پذیرش دین خانواده اشتباه و غیرمنطقی است. ممکن است خانواده ی شما معتقد باشند که ارزشهای اخلاقی به دین آنها وابسته است اما میتوان امید داشت که آنان به این نکته پی ببرند که افراد بدون دین آنها و حتی بدون اعتقاد به خدا نیز میتوانند خوب و اخلاقی باشند.

به یاد داشته باشید که رفتار شما در تفهیم این امر نقشی اساسی دارد. لازم نیست که به دین آنها توهین کنید یا به تدین شان انتقاد نمایید. اگر نمی خواهید فردی گستاخ و هتاک به نظر برسید از توهین کردن بپرهیزید (حتی هنگامی که قصد تحمیل عقاید دینی شان را دارند).

اما لازم نیست همیشه رام و فرمانبردار باشید. به هر حال چند بار مجادله و مشاجره پیش خواهد آمد. در این مواقع باید دلایل بیهیایی خود را کاملاً محکم و قاطع بیان کنید. بیشتر اوقات خانواده ی شما تمایلی به درک

موضوع ندارند و ممکن است ارتباط شما پیش از اصلاح شدن بدتر شود. با این وجود هرچه بیشتر از رفتارهای ناشایست اجتناب کنید و نسبت به خانواده علاقه و احترام بروز دهید اوضاع نیز بهتر خواهد شد.

راهکارهای زیر به شما کمک خواهد کرد: در مورد دین چیزهای بیشتری بیاموزید، در مورد بیخدایی بیشتر بیاموزید. سعی کنید با کار کردن از نظر اجتماعی و مالی مستقل شوید تا مجبور به تحمل فشارهای دیگران نباشید. ممکن است این استقلال دور از دسترس نماید اما سرانجام روز استقلال شما فرا خواهید رسید و تا آن زمان وقت دارید تا بیاموزید که چگونه تبدیل به فردی بهتر شوید.

اگر خانواده گفت که شما فقط وارد يك مرحله ی خاص شده اید چه کار کنم؟

این وضع بیشتر برای بیخدایان خردسال و نوجوان اتفاق می افتد. شاید به این سبب که خردسالان در طی رشد خود از چند "مرحله" گذر می کنند. در خلال این دوره ها، خردسال به بررسی ایده ها و دیدگاه های فلسفی می پردازد. اگر چه ممکن است اطلاق "مرحله" به سیر رشد فکری خردسال تحقیرآمیز نماید، اما در واقع این سیر و سیاحت ها و تجارب فکری هیچ عیبی ندارد البته اگر به دقت شناسایی شوند و مورد پذیرش قرار گیرند.

گذشته از این مطلب، باید با صراحت بیشتر به سرشت تحقیرآمیز این ادعای "مرحله ای بودن" بیخدایی پرداخت. این ادعا فرض را بر این می گیرد که بیخدایان در مورد بیخدایی "جدی" نیستند. یعنی واقعاً در مورد بیخدایی به اندیشه ی عمیق نپرداخته اند.

در واقع گاهی ممکن است این معنای "مرحله" ای بودن بیخدایی صادق باشد. همه ی کسانی که خود را بیخدا یا خداپاور می خوانند لزوماً در مورد این ادعایشان اندیشه ی عمیقی نداشته اند و حتی شاید برخی به درستی ندانند که بیخدایی، خداپاوری یا دین چیست. اگر این مطلب در مورد شما صدق می کند، باید با افزایش دانش خود کاری کنید که این مرحله ای بودن بیخدایی در مورد شما صدق نکند. اما اگر این مطلب در مورد شما صادق نیست چگونه می توانید کاری کنید که دیگران درك کنند شما با فکر و تعمق به این نتیجه رسیده اید؟ کار ساده ای نیست. بسیار محتمل است که این اتهان را به سبب تردید یا سستی دلایل شما نباشد بلکه به این خاطر باشد که اصولاً بیخدایی را جدی نمی گیرند. تغییر کوچکی در رفتار شما دشوار بتواند این پیشداوری دیگران را تغییر دهد.

اما این گفته به این معنی نیست که شما نمیتوانید کاری انجام دهید. باید نشان دهید که به مسائل دینی و فلسفی علاقه مند هستید (اگر در بیخدایی تان جدی بوده باشید، علاقه مند هم بوده اید). باید بگذارید که این علاقه مندی تان آشکار باشد. به اطرافیان خود کتاب های انتقادی هدیه بدهید و سعی نکنید کتاب هایی را که به نقد دین می پردازند یا خدا باوری را به چالش می گیرند مخفی کنید.

راهکار دیگر این است که خانواده ی خود را به بحث در مورد دین دعوت نمایید، البته این شیوه ی خطرناک تری است. دقت کنید که شما نمی خواهید آنها را تحریک به مجادله کنید زیرا در این صورت متهم میشوید که میخواهید عقاید اعضاء خانواده را هم تغییر دهید. همچنین ممکن است این بحث ها برای سایرین کسل کننده باشد و رابطه شما را با خانواده بدتر کند. اگر میخواهید به بیدایی شما احترام گذاشته شود شما هم باید متقابلاً به خداباوری و دین خانواده احترام بگذارید.

خوب است به خاطر داشته باشید و احتمالاً به خانواده تان هم بگویید که به یک معنا، بیدایی و خداباوری هر دو "مرحله خاص" هستند زیرا ما لزوماً عقایدمان را برای تمام عمر حفظ نمی کنیم. پس هر عقیده ای میتواند برای ما در حکم يك "مرحله" باشد اما این بدان معنا نیست که ما در مورد عقایدمان عمیقاً نیاندیشیده ایم. اگر تأکید کنید که بیدایی تان نه تنها حاصل پرسشگری و مطالعه بوده، بلکه همچنان به پرسشگری و مطالعه ی خود ادامه می دهید، آنگاه حتی اگر هنوز فکر کنند که شما در حال گذر از یک مرحله هستید، دیگر تصور نمی کنند که جدیت ندارید.

اگر خانواده از من خواست که بیدایی خود را از دیگران پنهان کنم چه کار کنم؟

برخی خانواده هایی که زیاد مذهبی نیستند ولی هنوز از واکنش اجتماع در مقابل آشکار شدن بیدایی فرزندان شان می هراسند و به همین دلیل نمیخواهند که شما بیدایی خود را فاش کنید. این مشکل بیشتر مربوط به بیدایان جوانی است که همراه والدین خود زندگی میکنند. با این وجود همه بیدایان در تمام سنین با خانواده ی مذهبی خود در ارتباط هستند. خانواده ای که میخواهد ظاهر مذهبی خود را حفظ کند و از شما میخواهد که بیدایی تان را پنهان کنید و مثل يك خداباور رفتار نمایید.

شاید والدین شما نگران "حفظ ظاهر" هستند چون می ترسند که شما در اجتماع (به ویژه اجتماع مذهبی) به عنوان مرتد شناخته شوید و این طور به نظر برسد که آنها در تربیت شما شکست خورده اند.

مسلماً شما خود را فرزندی "سرشکسته" نمیدانید اما رابطه ی میان دین و اخلاقیات و ارزش ها در جامعه تان چنان قوی است که دوستان خانوادگی و افراد اجتماع تان فکر میکنند که دین و چیزهایی مثل اخلاق و ارزشها به هم وابسته هستند. پس جای شگفتی نیست که والدین تان از بیدایی شما هراسان شوند.

اگر جوان هستید و با والدینتان زندگی میکنید کار زیادی در مورد این درخواست خانواده نمیتوانید انجام دهید. می توانید از صحبت درباره ی موضوعاتی که بیدایی شما را فاش میکند خودداری کنید. حتی شاید مجبور شوید در

مورد بحثهایی که دیگران پیش میکشند زبان خود را نگه دارید. در واقع این برای خانواده نامعمول نیست که برخی مطالب را از جامعه پنهان کنند. این عمل ممکن است مضر باشد اما همیشه اینطور نیست.

اگر شما مجبورید بین دروغ‌گویی و افشای بیخدایی تان برخلاف خواست خانواده یکی را انتخاب کنید، من راه حل سرراستی برایتان ندارم. انتخاب شما بستگی به اوضاع و احوال خاص خودتان دارد. هر انتخابی که داشته باشید هرگز نمی‌توانید همه را راضی نگه دارید. پرهیز از صحبت در مورد بیخدایی گاهی چاره ساز است، اما دروغ‌گویی به شخصیت و وقار شما آسیب میرساند. من این را توصیه نمیکنم ولی شاید در برخی شرایط ضرر آن کمتر باشد.

اگر مستقل هستید میتوانید بهتر انتخاب کنید. شما این بخت را دارید که مجبور نیستید بیخدایی تان را همه جا پنهان کنید. زیرا شما در مکان اختصاصی خود زندگی میکنید و با دوستان خود در ارتباط هستید که همه یا بیشترشان از بیخدایی شما مطلع هستند. اگر نیاز به مخفی کاری باشد، ممکن است تنها لازم باشد که بیخدایی خود را از خویشاوندان قدیمی پنهان کنید.

در این صورت، زبان در کام گرفتن زیاد سخت نیست زیرا همواره با این مشکل مواجه نیستید. با این وجود شما هنوز این اختیار را دارید که بین صراحت و افتخار به بیخدایی خود و اجتناب از درگیری با خانواده یکی را انتخاب کنید. بسته به اوضاع و احوال خاص شما، هر گزینه پیامدهای منفی خاص خود را به دنبال دارد.

اگر خانواده از من خواست که هنوز هم به کلیسا بروم چه کار کنم؟

اگر جوان هستید و با والدینتان زندگی میکنید کار زیادی در مورد این درخواست خانواده نمیتوانید انجام دهید. اگر راهی وجود ندارد که از رفتن به کلیسا خودداری کنید این عمل را يك تجربه آموزشی تلقی کنید. اگر مستقل هستید میتوانید انتخاب کنید که به کلیسا بروید و خودتان را ناراحت کنید یا خانواده را با خود تطبیق دهید.

اگر خانواده اظهار کرد که شما تاثیر بدی بر دیگران میگذارید چه کار کنید؟

مشکلی که بسیاری از بیخدایان با آن درگیرند این است که به نظر خانواده شان، آنها تاثیر بدی بر کوچکترها و بچه های فامیل دارند. آنها گمان میکنند که شما راه اشتباهی را برگزیده اید پس نمیخواهند که دیگران از شما پیروی کنند. شما نمیتوانید همه چیز را يك شبه تغییر دهید زیرا تغییر نیاز به زمان و تلاش زیاد دارد. به هر صورت شما مجبور به ادامه ارتباط با خانواده هستید.

در ابتدا باید بپذیرید که این موقعیت برای مدت زیادی ادامه خواهد یافت. همچنین باید بپذیرید که مسئولیت تربیت و نظارت بر کودکان را بر عهده ی بزرگسالان است. شاید شما با اعمال آنها موافق نباشید اما این موضوع مجوزی برای اهانت یا مقابله با بزرگسالان نیست.

شما میخواهید در نهایت به آنها نشان دهید که کارشان اشتباه است، چنان که هم بزرگسالان و هم کودکان متوجه این اشتباه بشوند. اما تا وقتی بزرگسال محسوب نشده اید، باید ارتباط بهتری با اعضاء جوان خانواده داشته باشید. میتوانید به آنها کارت پستال و هدیه بدهید یا با آنها تماس تلفنی داشته باشید. اما هر کاری می کنید، نباید طوری باشد که بزرگسالان فکر کنند که شما قصد دخالت در مسئولیت های والدین را دارید.

شاید کودکان اقوام بشنوند که شما ببخدایید و آدم خوبی نیستید و به جهنم میروید. پس هر کار ناجوری که انجام دهید این فکر را در ذهن کودک تقویت خواهد کرد. این بدان معنی نیست که دست روی دست بگذارید و هیچ کاری نکنید. سعی کنید دست کم در برخی موارد اصلی احترام خانواده را نگه دارید.

هدف نهایی شما این است که نشان دهید بخدا بودن افراد را شر یا ضداخلاق نمیکند. باید به همه ی بستگان تان نشان دهید که هنوز هم انسان خوبی هستید و از اخلاق و ارزشهای انسانی پیروی میکنید. اگر این کار را انجام دهید آنها از عقیده شان مبنی بر اینکه شما تاثیر بدی بر اعضاء خانواده می گذارید دست میکشند.

چه کنم اگر خانواده بکوشد مرا به دین خویش برگرداند ؟

اگرچه این اتفاق بیشتر برای بیخدایان خردسال می افتد که با والدین زندگی می کنند، اما ممکن است بیخدایان با هر سن و سالی دارای خانواده های متدینی باشند که بخواهند شما را "به کیش خویش" بازگردانند. تا بیخدایی را ترک گویند و خداپاور دینداری مانند خودشان شوید. نخستین چیزی که باید به خاطر داشته باشید این است که آنها این کار را از روی شرارت نمی کنند. تلاش برای دیندار کردن شما همواره به قصد آزردن شما یا از روی تنفر نیست.

ممکن است این نکته بدیهی به نظر برسد، اما اگر به خاطر داشتن اینکه انگیزه های آنان صادقانه و خیر است می تواند به شما کمک کنند که این تلاش آنها را اهانت به خود ندانید. اما این بدان معنا نیست که شما باید بدون اعتراض و مخالفت حرف شان را بپذیرید. در واقع درست برعکس است.

مردم همه کار می کنند تا شما را به راهی باز گردانند که به نظرشان مایه ی "خیر و صلاح تان" است. اما ما هم حق داریم با نظر آنها مخالف باشیم.

از آنجا که شما احتمالاً می خواهید با خانواده و بستگان تان روابط خوبی داشته باشید و چون نیت آنها خیر است، مخالفت شما با تلاش آنها برای دیندار کردن تان را باید در چارچوب مناسب قرار داد. باید برایشان روشن کنید که از پرسش هایشان استقبال می کنید و در نتیجه آنها هم باید از پرسشگری و شکاکیت شما استقبال کنند. اما

پیش گرفتن این رویه حتماً موجب نمی شود که آنها از بی احترامی به باورهای شما دست بردارند و با شما مثل یک مبلغ مذهبی رفتار نکنند.

اگر جوان هستید و با خانواده زندگی می کنید، گزینه هایتان محدود تر می شوند و ممکن است ناچار شوید موعظه و ارشادهای خانواده تان را تحمل کنید. اگر بزرگسال و مستقل هستید می توانید بین تحمل رفتار خانواده و دوری جستن هر چه بیشتر از خانواده یکی را انتخاب کنید. مثلاً شاید تصمیم بگیرید که از خانواده کناره بگیرید و به ملاقات های کوتاه با آنها بسنده کنید.

این واکنش سختی است، اما اگر آنها نمی توانند عزت و احترام بیشتری برایتان قائل شوند، شاید چاره ی جز این نماند. اصل رابطه بر عزت و احترام است. شما باید با پرهیز از تلاش دائم برای بیدین کردن آنها به آنها احترام بگذارید، و آنها هم متقابلاً باید از تلاش دائم برای دیندار کردن شما دست بردارند. اگر هر دو طرف بکوشند احترام دیگری را نگه دارند، می توانید روابط خوبی با هم داشته باشید. در غیر این صورت رابطه ماندگار نخواهد بود.

آیا آشکار کردن بیخدایی در خانواده ارزش ریسک کردن دارد؟

شاید "در پستو ماندن" ساده ترین راه به نظر رسد. برخی اوقات این عمل منطقی است. مثلاً اگر شما جوان هستید و همراه با والدینتان زندگی میکنید و به دلایل موجهی فکر میکنید که اگر بیخدایی خود را آشکار کنید والدین شما را طرد کنند و حتی شما را از خانه بیرون کنند، عمل عاقلانه این است که سکوت کنید. اگر در چنین موقعیت حادی نیستید باید توجه کنید که زیاد در پستو ماندن میتواند مشکلات بسیاری ایجاد کند، و بعدها شما را پشیمان کند.

یکی اشکال اختفای بیخدایی ممکن است این باشد که شما از نه تنها از دین سابق تان، بلکه از خانواده تان هم که از شما میخواهد دروغ بگویند و تظاهر به دینداری متفرف شوید. دیگر اینکه، ممکن است گاهی مجبور شوید کارهایی را که ایراددار می دانید انجام دهید مثلاً مرتباً به کلیسا بروید یا مناسک عبادی را به جا آورید. و اگر روزی برسد که بخواهید خانواده تان را از بیخدا بودن خود مطلع کنید به سختی میتوانید توضیح دهید که چرا سالها بیخدا بوده اید و چیزی نگفته اید. تمام این حالت ها از نظر روانی و عاطفی مضر هستند بخصوص اگر مدت زیادی ادامه پیدا کنند.

از سوی دیگر، چون اظهار صریح بیخدایی به دیگران مشکل است، این عمل میتواند گام مهمی به سوی کسب اعتماد به نفس بیشتر و بلوغ شما باشد. همچنین با این کار می توانید نشان دهید که يك بیخدا هم میتواند رفتاری اخلاقی داشته باشد و به این ترتیب به بهبود رفتار مردم با بیخدایان یاری رسانید. شاید دیگر اعضای خانواده تان

هم شکاک یا بیخدا باشند ولی در ابراز عقیده شان مردد باشند. در این صورت با ابراز بیخدایی تان میتوانید به نقاط اشتراك بیشتری با آنان برسید و کمک کنید تا آنان هم بتوانند عقاید خود را بروز دهند .

آشکار کردن بیخدایی نزد دوستان و همسایه ها

مشکلات آشکار شدن بیخدایی در نزد دوستان و همسایه ها

همه بیخدایان بیخدایی خود را نزد دوستان و همسایه ها فاش نمیکنند. دین خداپورانه چنان شایع است و بدگمانی نسبت به بیخدایی چنان رایج که بسیاری از ترس طرد شدن و تبعیض حتی از ابراز عقاید خود به نزدیک ترین آشنایان شان هم پرهیز می کنند. این اتهامی جدی به اخلاق دینی در آمریکای امروزی است. در آمریکای امروز این اخلاق ناپسند دینی وجود دارد. اما این وضع نشانگر يك نکته است. اگر تعداد بیشتری از بیخدایان از پستو خارج شوند ممکن است نظر مردم تغییر پیدا کند.

حفظ کردن رابطه با مردم

یکی از مهمترین فکریهایی که افراد هنگام آشکار کردن بیخدایی خود دارند این است که آیا خواهند توانست رابطه ی دوستانه خود را با مردم حفظ کنند. این نکته قابل درک است، اما به یاد داشته باشید که حتی اگر شما رفتار دوستانه ای داشته باشید ممکن است رفتار بعضی ها با شما تغییر کند. با تغییر آدم ها، روابط هم تغییر میکند و این اتفاق اجتناب ناپذیر است. شاید در برخی موارد ببینید که دیگر مایل به ادامه ی دوستی با برخی از افراد نیستید.

اگر مردم شما را نادیده گرفتند چه کار کنید؟

یکی از پیامدهای منفی آشکار کردن بیخدایی نزد سایرین این است که برخی سعی میکنند دیگر کاری به کار شما نداشته باشند. کسی خوش ندارد نادیده گرفته شود، اما این نکته جای بحث دارد که آیا طرد شدن بدتر است یا تظاهر کردن . نمیتوانید کاری کنید که مردم به شما توجه کنند اما میتوانید با خوش رفتاری خود نشان دهید که مستحق طرد شدن نیستید.

اگر مردم بدر رفتاری پیش گرفتند چه کار کنم؟

علاوه بر نادیده گرفتن شما ممکن است برخی از افراد متعصب وقتی بفهمند که بیخدا هستید با شما بدر رفتاری کنند. مثلاً شایعات بی اساسی درباره ی شما درست کنند یا با رفتارشان شما را به ستوه آورند. در این مورد هم

شما نمیتوانید جلوی این رفتارها را بگیرید اما میتوانید سعی کنید که با رفتار بجا و شایسته قدری از اثر تعصبات کور آنها را بکاهید. چه بسا بهترین انتقام از بدخواهان این باشد که شما فرد بهتری باشید.

مقابله با عقاید و تعصبات ضد بیدایی

حتی اگر بیدایی خود را فاش نکنید ممکن است با نظرات متعصبانه و نیش و کنایه های ضد بیدایی روبرو شوید. قبلاً مردم عادت داشتند درباره سیاه پوستان یا یهودیان بدگویی کنند، اما امروزه دیگر این کینه ورزی ها در آمریکا از نظر اجتماعی پذیرفته نیست. اما برخی هنوز می کوشند با اهانت به بیدایان حس برتری جویی خود را ارضا کنند. وقتی با چنین کسانی روبرو شدید، سعی کنید اشتباه بودن رفتارشان را به آرامی توضیح دهید و اگر به شما احترام نگذاشتند و همچنان اهانت کردند به سادگی محل را ترک کنید.

رویارویی با تبلیغات دینی

همواره برخی از افراد پس از اینکه دانستند که شما بیدایان هستید سعی کنند شما را دوباره به دین برگردانند. ممکن است فقط برای شما ایمیلی مهرورزانه بفرستند تا مثلاً شما را قانع کنند که دینشان چقدر بهتر از بیدایی است؛ یا ممکن است درباره وجود خدا با شما بحث کنند. عکس العمل شما به شخصیتتان و به موقعیت بستگی دارد. اگر به بحث علاقه دارید میتوانید با آنها بحث کنید اما توجه داشته باشید که انتظار چندانی از حاصل این بحث ها نداشته باشید.

یافتن زمینه های مشترک غیردینی

کلید حفظ رابطه ی دوستانه پس از فاش کردن بیدایی این است که به دنبال زمینه های مشترک غیردینی بگردید. نزد بسیاری افراد یافتن این زمینه ها دشوار نیست: ورزش، خانواده و کار میتواند ارتباطی فارغ از دین را برای شما فراهم آورند. در مورد برخی از افراد یافتن زمینه های مشترک دشوار است زیرا شیوه زندگی آنها با دین گره خورده است و در برخورد با آنها نمیتوانید کاری انجام دهید.

چهره ی مثبت بیدایی و آزاداندیشی را نشان دهید

پس از آشکار کردن بیدایی تان، میتوانید به شیوه های مختلفی بر نظر خود استوار باشید. به هر حال توجه کنید که دوستان و آشنایان شما قبلاً بر اساس شایعات در مورد بیدایان قضاوت میکردند اما حالا می توانند بر مبنای رفتار شما قضاوت کنند. شاید این شیوه ی قضاوت درباره ی بیدایی درست نباشد، اما حقیقت تلخ است. پس بهتر است تا می توانید چهره خوش آیند بیدایی و آزاد اندیشی را به دیگران نشان دهید.

اگر دوستان قدیمی را از دست دادید دوستان جدیدی پیدا کنید

در برخی موارد ممکن است برخی از دوستان تان را از دست بدهید. اگر کسی نتوانست با يك بيخدا دوست باشد یا حداقل محترمانه رفتار کند، اصولاً دوست خوبی نیست و شما این موضوع را فهمیده اید. شما نمیتوانید همسایگانان را عوض کنید، مگر اینکه نقل مکان کنید. اما میتوانید دوستان جدیدی پیدا کنید. میتوانید به دنبال گروه‌های بیخدا یا گروه‌هایی که دین در آنها نقشی ندارد بگردید.

آیا آشکار کردن بیخدایی خود نزد دوستان و همسایگان ارزش ریسک دارد؟

همه بیخدایان با این پرسش مواجه می‌شوند که آیا آشکار کردن بیخدایی خود نزد آشنایان ارزش ریسک دارد یا نه. بسیاری از آنها یا به این خطر اهمیت نمی‌دهند یا اینکه صداقت را به همه چیز ترجیح میدهند. اما بقیه چندان مطمئن نیستند. حق هم دارند که نگران باشند، چون در مناطقی زندگی میکنند که مردم فکر می‌کنند برای یک میهن‌دوست اخلاقی و نجیب بودن لازم است که آدم دیندار باشد. برای یک بیخدا دشوار است که در جایی زندگی کند که مردم بیخدایی را معادل غیر قابل اعتماد بودن و خائن به وطن بودن می‌دانند.

در واقع درست به سبب این گونه پیشفرض‌های غلط در مورد بیخدایی است که از پستو در آمدن چنین اهمیت می‌یابد. تا وقتی که بیخدایان در پستو بمانند این پیام را می‌رسانند که بیخدایی مایه‌ی شرمساری است. با وجود تمامی مشکلاتی که وجود دارد آشکار کردن بیخدایی می‌تواند سبب شود که اسطوره‌ها و سوءتفاهم‌هایی که در مورد بیخدایان وجود دارد از بین برود و قضاوت‌ها بر پایه‌ی واقعیت باشد. این عمل بسیار موثرتر از آن است که با بحث کردن به مردم نشان دهید که اشتباه میکنند.

همجنس‌گرایان آمریکا نیز مشکل مشابهی داشتند. قبلاً تقریباً همه‌ی همجنس‌گرایان در پستو بودند زیرا گفته میشد که همجنس‌گرایی موجب شرمساری است. همجنس‌گرایان با ماندن در پستو به این تصور اعتبار میبخشیدند. هنگامی که تعداد زیادی از آنها گرایش خود را فاش کردند به همگان نشان دادند که این عمل مایه‌ی شرمساری نیست و آنان توانستند حقوق خود را مطالبه کنند. امروزه بیخدایان در وضع بدتری نسبت به همجنس‌گرایان هستند. شانس رای آوردن يك کاندیدای همجنس‌گرا از يك کاندیدای بیخدا بیشتر است. بیخدایان باید از پیشرفت همجنس‌گرایان درس بگیرند و برخی از تاکتیک‌های آنها را پیاده کنند. اولین مرحله این است که از پستو خارج شوند و بدون عذر و تردید بیخدایی خود را ابراز کنند.

بیخدایان و همکاران: بیخدایی خود را در محل کار آشکار کنم یا نه؟

مشکلات آشکار شدن بیخدایی در محل کار

فاش شدن بیخدایی نزد هر شخصی مشکلاتی را به وجود می آورد اما آشکار شدن این موضوع نزد کارفرما و همکاران می تواند مشکلات ویژه ای ایجاد کند. ممکن است همکاران تلاشهای شما را بیحاصل کنند و حتی آینده ی حرفه ای شما به خطر بیفتد. ممکن است مقامات بالا، مدیران و رئیسان از رشد و ترفیع شما جلوگیری کنند و جلوی رشد شما را بگیرند. در نتیجه فاش شدن بیخدایی در محل کاربر توانایی مالی شما و خانواده تان تاثیر منفی بگذارد.

برخورد با تعصبات ضد بیخدایی در محل کار

حتی اگر بیخدایی خود را فاش نکرده باشید ممکن است در بحثهای دینی یا سیاسی محل کار سخنانی علیه بیخدایی و بیخدایان بشنوید. تعصبات ضد بیخدایی هنوز نزد جامعه پذیرفته شده است درست همان طور که قبلاً تعصبات ضد یهودی و سیاه پوستان پذیرفته شده بود. اگر امکان دارد از همکاران تان بخواهید در مقابل شما این حرفها را نزنند ولی اگر آنها پافشاری کردند به سادگی محل را ترک کنید و از آنها شکایت کنید زیرا این رفتارها [در آمریکا] غیرقانونی است.

برخورد با تبعیض های ضد بیخدایان در محل کار

تبعیض بسیار بدتر از توهین شفاهی است: تبعیض هایی مانند جلوگیری از ارتقای شغلی، محدودیت دسترسی به منابع و مدارک مهم، جلوگیری از دریافت مرخصی، مزایا و غیره. تبعیض علیه بیخدایان [در آمریکا] غیر قانونی است و شما باید از افرادی که این عمل را انجام میدهند شکایت کنید. همه رفتارها را با ذکر تاریخ و ساعت یادداشت کنید. اگر مجبور شدید از کارتان کناره گیری کنید میتوانید این مدارک را ارائه دهید.

برخورد با تبلیغات دینی در محل کار

برای افزایش توانایی ها و ارتباطات کارمندان لازم است که آنها بتوانند در مورد موضوعات مختلف بحث کنند. کسی حق ندارد سعی کند که عقاید دیگران را تغییر دهد. همانطور که شما حق ندارید بکوشید دیگران را به بیخدایی بگروانید، دیگران نیز حق ندارند تلاش کنند که شما مسیحی یا مسلمان بشوید. اگر کسی این کار را کرد از او بخواهید که به این کار ادامه ندهد و اگر به عمل خود ادامه داد از او شکایت کنید.

برخورد با فشارهایی که شما را مجبور میکند که صدقه ی دینی بدهید

صدقه دادن باید اختیاری باشد در غیر این صورت دیگر صدقه نیست بلکه نوعی اخاذی است. این فشارها همیشه میتوانند وجود داشته باشند و مهم نیست از سوی کدام موسسه خیریه وارد میشود. کسانی که این فشارها را وارد میکنند اگر خودشان برای پرداخت صدقه ای که مورد رضایتشان نیست تحت فشار قرار بگیرند ناراحت میشوند.

شما مجبور نیستید که به این یا آن خیریه ی دینی صدقه بدهید. اگر به شما اصرار کردند، می توانید به آنها یادآور شوید که اگر خود آنها هم دوست ندارند تحت فشار گذاشته شوند تا به خیریه ای که با نظراتش موافق نیستند کمک کنند.

متأسفانه راهکارهای ساده همیشه جوابگو نیستند. اگر نتوانستید جلوی این اصرارها را بگیرید، به همراه همکارانی که آنها هم با این صدقه جمع کنی اجباری مشکل دارند به سرپرست محل کار مراجعه کنید تا مشکل را حل کند. يك سرپرست خوب نمیخواهد که محل کار به تشنج کشیده شود و کاری میکند که این فشارها تکرار نشوند.

گاهی اوقات این راه حل جوابگو نیست چون ممکن است خود سرپرست هم از این صدقه ی اجباری پشتیبانی کند. اگر این صدقه دینی باشد این فشارها را میتوان به اجبار دینی تعبیر کرد و مثل این است که مجبور باشید از کلیسای خاصی حمایت کنید.

اگر این فشارها ادامه یافت، تمام این اتفاقات را با ذکر روز و ساعت یادداشت کنید و همه ی صحبت ها و شرایطی که شما را تحت فشار قرار داده اند ثبت کنید. اگر نتوانستید مشکل را خودتان حل کنید این مدارك را به مراجع قانونی ارائه کنید.

برخورد با نشانه های دینی در محل کار

از آنجایی که افراد زمان زیادی را در محل کار میگذرانند این موضوع دور از انتظار نیست که دکوراسیون دفتر کار، میز و سایر محیط های کاری را با چیزهایی که برایشان مهم است تزئین کنند. این اشیاء ممکن است عکس های خانوادگی، اشیاء ورزشی یا نشانه های دینی باشند. اگر این نشانه ها برایتان ناراحت کننده بودند چه کار کنید؟

نخست اینکه "در همه جا" به چه معنی است. هر کسی حق دارد محیط کار خودش را با عکس های خانوادگی یا نشانه های دینی دلخواهش تزئین کند. مخالفت با این کار اشتباه است و حق آزادی دینی آنها را نقض میکند. با این وجود کسی حق استفاده ی نامحدود از نشانه های دینی را ندارد. نصب صلیب به دیوار اشکالی ندارد اما ایجاد مکان مقدسی برای مریم مقدس به همراه شمع و بخور چیز دیگریست. استفاده از اینگونه نمادها از نظر قانونی و اخلاقی صحیح نیست.

اگر تعداد زیادی از همکارانتان نشانه های يك یا دو دین خاص را به کار برده اند این حالت ممکن است برای شما ناراحت کننده باشد. اگر زیاد با این محیط ها روبرو می شوید و این نشانه ها شما را می آزارند دلیل خوبی

برای شکایت وجود دارد. زیرا این محیط **متعلق** به آنها نیست بلکه متعلق به شرکت است و شرکت باید محیطی حرفه ای را به وجود آورد. وجود چند نشانه دینی مشکلی نیست ولی وجود تعداد زیادی از این نشانه ها محیط را از حالت حرفه ای خارج میکند.

مشکل دیگر نصب این نشانه های در جایی مثل راهرو است. اگر در سازمانی دینی کار میکنید دلیلی برای شکایت وجود ندارد ولی سازمانهای غیر دینی حق نصب نشانه های دینی را در محیط های عمومی و متعلق به تمام کارمندان ندارند. محیطهای عمومی مثل راهرو و غذا خوری باید تزئیناتی بیطرفانه داشته باشند.

اگر برایتان مهم نیست که دیگران از بیخدایی شما مطلع بشوند میتوانید نشانه های بیخدایی، آزاداندیشی یا انسانگرایی را در محل کارتان نصب کنید. توجه نمایید که همانطور که از دیگران انتظار دارید نباید خودتان هم در این کار افراط کنید. با بیان کردن طرز فکرتان میتوانید باعث تنوع در محیط کار بشوید و این عمل ممکن است موجب بحث های جالبی با دیگران در مورد تفکر شما بشود.

برخورد با بحث های دینی در محل کار

چون دین بخش مهمی از زندگی بعضی از افراد است، باید انتظار داشت که همکاران در محل کار درباره ی دین صحبت کنند و این موضوع نباید مشکلزا باشد. اما اگر مدیر یا سرپرستی عمداً بخواهد به طور عملی یا زبانی یک مذهب خاص یا کلاً دین را ترجیح دهد، آدرس غلطی داده است. در چنین وضعی، می توانید نگران باشید که به خاطر بیخدا بودن، حقوق تان در محل کار تضییع شود. در این صورت نباید ساکت بنشینید.

برخورد با مناسک دینی در محل کار

بحث های دینی زیاد مشکل ساز نیستند اما اجرای مناسک دینی و عبادت میتواند ناراحت کننده باشد. کسانی که محل کار را به پرستشگاه تبدیل میکنند این محیط را برای دیگران ناخوشایند میسازند. اگر این تشریفات در طی ساعات کاری انجام میشود میتوانید به مراجع قانونی رجوع کنید. اگر تشریفات قبل یا بعد از ساعات کاری انجام میشود مشکلی به وجود نمی آید ولی اگر برای شرکت در مراسم تحت فشار قرار گرفتید لازم است شکایت کنید.

ترویج بیخدایی یا شك گرایی در محل کار

برخی از افراد دوست دارند بیخدایی را در محل کارشان ترویج دهند (همانطور که دیگران دینشان را ترویج میدهند). این کار عاقلانه نیست زیرا همانطور که شما دوست ندارید تحت فشارهای دینی قرار بگیرید، دیگران هم از این کار خوششان نمی آید. ترویج بیخدایی در محل کار عمل درستی نیست اما در مورد شك گرایی اینطور نیست زیرا تفکر انتقادی و شك گرایی برای بعضی شغل ها مفید میباشد.

آیا آشکار کردن بیخدایی در محل کار ارزش ریسک کردن دارد؟

اگر به تازگی مشغول به کار شده اید و هنوز در دوره آزمایشی به سر میبرید بهتر است ساکت بمانید و در هیچ موردی تشنج ایجاد نکنید. صرف نظر از این شرایط، لازم است پیش از آنکه زیاد در پستو بمانید در مورد این مطلب خوب فکر کنید زیرا ممکن است بعدها با مسائلی روبرو شوید که مطلوب شما نیستند.

قبل از اینکه به کسی چیزی بگویید باید بدانید که چرا میخواهید موضوع بیخدا بودنتان را مطرح کنید. هدفتان از این کار چیست و میخواهید به چه برسید؟ اگر صرفاً میخواهید که بیخدایی خود را پنهان نکرده باشید بهترین راه نشان دادن غیرمستقیم گرایش شما به این شیوه ی تفکر است. اظهار مستقیم موضوع به دیگران میتواند پرسش هایی را در مورد قصد و غرض شما برانگیزد.

از سوی دیگر، اگر از طرف همکارهای مذهبی خود تحت فشار هستید که فکر می کنند شما هم مانند آنها مذهبی هستید و به خدا اعتقاد دارید، بهتر است تنها به طفره رفتن اکتفا نکنید. متأسفانه شرایطی که اظهار مستقیم بیخدایی را می طلبند معمولاً همان شرایطی هستند که احتمالاً اوضاع را بدتر میکنند و دیگران را علیه شما برمی انگیزند.

فقط خودتان می توانید تشخیص دهید که فاش کردن بیخدایی چه مزایا و معایبی دارد. در برخی شرایط شاید بهتر باشد که احتیاط به خرج دهید و موقعیت شغلی خود را در نظر داشته کنید. کارفرما [در آمریکا] از لحاظ قانونی حق ندارد شما را به علت بیخدایی اخراج کند و همکاران هم حق ندارند شما را آزار دهند، ولی ممکن است محیط کاری برایتان ناراحت کننده بشود. آماده سازی مقدماتی خودتان میتواند این دوره ی گذار را تحمل پذیرتر کند.

بیخدایان و مراسم ازدواج

بیخدایان هم انسان هستند و مانند بقیه افراد ناچارند بسیاری از مراسم اجتماعی را تجربه کنند. یکی از این مراسم ازدواج است. بیخداها با گزینه ی ازدواج خودشان، دوستان و خویشاوندانشان روبرو هستند. متأسفانه آیین های ازدواج عموماً دینی هستند. در این مورد بیخداها باید چه کار کنند؟

روبرو شدن با انواع مراسم دینی که در جامعه وجود دارد همواره آسان نیست به خصوص اگر این مراسم شاد یا مهم باشند. اما ممکن است یک بیخدا به این فکر بیافتد که به دلیل غلبه ی جنبه ی دینی مراسم ازدواج از خیر شرکت در این مراسم بگذرد.

با این حال، باید درک کنیم که اهمیت نقش دین در زندگی **دیگران**، دلیل نمیشود که دین برای **همگان** اهمیت داشته باشد. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که یک بیخدا در برابر فشارهای خانواده برای برگزاری مراسم دینی ازدواج مقاومت کند و یا در مراسمی غیردینی ازدواج کند. شما گزینه های غیر دینی را هم پیش رو دارید.

چرا يك بیخدا ازدواج می کند؟

بنا به تعبیر عموم، ازدواج اساساً يك نهاد دینی است، که در خدمت ارزش ها و اهداف دینی است. به همین دلیل طبیعی می نماید که بعضی از افراد غیرمذهبی اصلاً ازدواج نکنند. بسیاری از بیخداها هم ازدواج نمیکنند.

اما این تعبیر از ازدواج چندان دقیق نیست. درست است که امروزه در بسیاری کشورها دین نقش عمده ای در ازدواج ایفا میکند، اما این موضوع بدان معنا نیست که این نقش **ذاتی** و **ضروری** است. نکته مهم این است که بدانیم شیوه ی **معمول** انجام امور، تنها شیوه ی ممکن نیست و شما **ملزم** به پیگیری شیوه های معمول نیستید.

مراسم ازدواج دو وجه مرتبط دارد: وجه عمومی و وجه خصوصی.

جنبه ی عمومی ازدواج مربوط به حیطه ی قانونی است. مثلاً قوانینی که حکومت برای تأیید ازدواج دارد یا مزایای مالی و اجتماعی که ازدواج به همراه دارد. حیطه ی خصوصی، مربوط به ایجاد یک واحد جدید خانوادگی است. ازدواج دو نفر، چه رسمی باشد و چه کاملاً شخصی، یک نوع اظهار عشق و تعهد عمیق میان دو نفر دوست صمیمی است.

هر دو جنبه ی ازدواج اهمیت خاص خود را دارند. اما در هیچکدام از آنها حضور دین الزامی نیست. اگرچه بسیاری از افراد مذهبی جامعه ازدواج را مؤلفه ای جدایی‌ناپذیر از دین **خودشان** میدانند اما لزومی ندارد شما نظرشان را بپذیرید.

در مورد وجه خصوصی ازدواج، برخی فکر میکنند توکل به خدا و تقید به آموزه های دینی خاص، نقش کلیدی در موفقیت ازدواج شان دارد. شاید این نگرش برای معتقدان به آن دین درست باشد. حتی ممکن است اشخاص دیندارتر فکر کنند ازدواج بدون اعتقاد به دین آنها معنایی ندارد. اما بدون دین و خداباوری هم میتوان زندگی مشترک استوار، پایدار و شادی داشت. برای داشتن صمیمیت و تعهد، نه دین لازم است و نه خداباوری. برای

فراهم آوردن پایه اقتصادی ازدواج نیز هیچ کدام ضروری نیست. دین و خداباوری چیز خاصی را به ازدواج اضافه نمیکنند و فقط شکل مراسم و رابطه را از قبل تعیین میکنند.

در مورد وجه عمومی ازدواج، برخی فکر میکنند تنها ازدواج دینی برای حفظ نظم و ثبات اجتماعی قابل پذیرش است و در نتیجه حکومت باید تنها این نوع ازدواج را به رسمیت بشناسد. به همین دلیل معتقد اند که نباید دیگر شکل های روابط فردی از مزایای اجتماعی و مالی ازدواج برخوردار شوند.

به هر حال، تعبیر فعلی غربی از ازدواج این است که از لحاظ تاریخی و فرهنگی ازدواج مشروط به این است که بین يك مرد مجرد و يك زن مجرد انجام گیرد. البته این تعبیر به هیچ وجه واضح و بی چون و چرا نمی نماید. انواع دیگر رابطه هم میتواند همان قدر پایدار، سودمند و عاشقانه باشند. حذف روابط نامتعارف از مقوله ی "ازدواج" فقط ابزاری برای تأیید تعصبات دینی یا فرهنگی است.

وقتی دو نفر رابطه ی عاشقانه و متعهدانه ای دارند لازم نیست که حتماً ازدواج کنند. سند ازدواج مزایای مهمی دارد؛ مزایایی که بدون داشتن سند ازدواج از آنها برخوردار نمی شوید. اما اگر به دلایل فلسفی یا سیاسی با مراسم ازدواج مخالفید اصلاً لازم نیست این تشریفات را انجام دهید زیرا ازدواج هم مانند دین برای رابطه ای عمیق و پایدار داشتن ضروری نیست.

نامزد من ازدواج دینی میخواهد اما من موافق نیستم

ممکن است دو نفر اختلاف نظرهای زیادی در مورد شیوه ی برگزاری مراسم ازدواج داشته باشند و هر کدام دلایل و استدلالهای خاص خود را داشته باشند. این اختلاف ها میتواند در مورد تعداد مهمانها یا رنگ لباس و مسائلی از این دست باشد ولی وقتی مشکل شامل امری به جدیت دین هم باشد دشوار میتوان به توافقی رسید که طرفین را راضی کند.

نخستین و مهم ترین چیزی که باید به خاطر داشته باشید این است که این مراسم تنها متعلق به یکی از شما نیست. هر دوی شما باید از آن خشنود باشید (یا دست کم برایتان پذیرفتنی باشد). تنها يك بار با هم ازدواج میکنید و نمیتوانید بعداً برگردید و آن را "اصلاح" کنید. پس بهتر است کار درست را همین حالا انجام دهید.

اگر هر کدام تان از مراسم ناخشنود باشید، خیلی امکان دارد که آزرده شوید و این آزردگی بماند و دیر یا زود سر باز کند.

دومین چیزی که باید به خاطر داشت این است که اگر دین باعث اختلاف نظر زیادی در برگزاری جشن ازدواج تان شود ممکن است بعدها مشکلات بزرگتری را هم به وجود آورد. البته برای برخی افراد دین تنها در موقعیت های خاصی مثل جشنها مهم است نه همیشه. اگر همسر آینده تان شما چنین ایده ای دارد اختلاف کنونی شما نشانگر اختلافهای آتی نخواهد بود.

بسیار خوب، باید چه کار کنید؟ باید با هم کنار بیایید. منظورم این نیست که جشنی کاملاً مذهبی یا کاملاً غیرمذهبی بگیرید. باید راه معتدلی را در پیش بگیرید که هر دوی تان را راضی کند و هیچ کدام فکر نکند که به او اجحاف شده است.

نکته مهم این است که ببینید هر کدام از شما واقعاً چه میخواهید. آیا طرف مذهبی ازدواج فقط میخواهد با برگزاری مراسمی دینی خانواده اش را خشنود کند اما برای خودش این موضوع اهمیت ندارد؟ اگر اینطور باشد باید ببینید چطور میتوانید به شیوه ای دیگر این خانواده ی مذهبی را خوشحال کنید. شاید بتوانید با جشنی کمتر دینی این کار را انجام دهید. به یاد داشته باشید که این جشن در حله ی اول برای شماست و بعد برای خانواده هایتان. بنابراین جشن و مراسم باید در حله ی اول به گونه ای باشد که شما می پسندید.

آیا طرف مذهبی خواهان برگزاری جشنی دینی است چون فکر می کند که تا بوده چنین بوده؟ روبرو شدن با چنین نگرش هایی مشکل است. این موقعیت خوبی است تا در مورد عقاید دینی دیرپا اما زاید بیشتر بحث و گفتگو کنید. در این مورد هم میتوانید پس از توافق جشنی کمتر مذهبی برگزار کنید.

قضیه وقتی دشوارتر می شود که همسر تان عمیقاً معتقد باشد که ازدواج مطابق آئین های ویژه ی دینی برای مقبول و معتبر بودن ازدواج نزد خدا ضروری است. وقتی کسی بر پایه ی اعتقاد سرسختانه به دین خواهان ازدواج مذهبی باشد، نه بر پایه ی رسم و عادت، آنگاه رسیدن به توافق بسیار سخت تر می شود، اما چیزی از اهمیت آن کاسته نمی شود.

یکی از راه های اجتناب از مجادله این است که بجای تمرکز بر روی چیزهایی که دوست ندارید روی چیزهایی که شما را راضی و خوشحال میکند تمرکز کنید. خوب است طرف غیرمذهبی برخی مولفه های قابل تحمل دینی را در مراسم بپذیرد؛ طرف مذهبی هم بپذیرد که می توان از برخی فاکتورهای مذهبی صرف نظر کرد.

به جای تمرکز بر نقاط اختلاف، روی چیزهایی تمرکز کنید که شما را به هم نزدیک میکند. به این ترتیب نه تنها به راه حل میرسید بلکه رابطه و دوستی شما هم قویتر میشود. یکی از مهمترین اهداف مراسم ازدواج هم همین ایجاد حس نزدیکی است.

خانواده های ما خواهان برگزاری مراسمی مذهبی هستند ولی ما این را نمی خواهیم

این حالت می تواند اولین موقعیتی باشد که در آن بیخدایی فرد در رابطه اش با خانواده ی همسرش تنش را می شود. در طی دوران تأهل تان ممکن است با موقعیت های فراوان این چینی روبرو شوید، اما موضوع مراسم ازدواج می تواند حادثترین این رویارویی ها باشد. در نظر بسیاری از افراد، مذهبی بودن مراسم لازمه ی داشتن ازدواجی موفق است. به همین خاطر اگر با برگزاری مراسم دینی مخالفت کنید فکر می کنند که ازدواجتان ناپایدار خواهد بود.

اگر همسرتان هم معتقد باشد که انجام مراسم دینی ازدواج ضروری است، آنگاه مسئله کاملاً فرق می کند که در بخش دیگری به آن پرداخته ایم.

اما اگر دینی بودن مراسم برای همسر آینده ی شما بی اهمیت باشد یا حتی خواهان مراسمی متفاوت و کمتر سنتی باشد، پرسش این است که چطور شما دو نفر ترجیح خود را بر ترجیح خانواده تان مقدم بشمارید.

این پرسشی است که بسیاری از زوجها با آن روبرو میشوند اما معمولاً این اختلاف نظر بر سر مسائل جزئی تر مانند تعداد مهمانها، انتخاب رنگها و شکل پذیرایی هم هست و ممکن است این موضوع ها هم مشاجره برانگیز باشند ولی مجادله بر سر دخالت دین در مراسم میتواند دشوارتر از اینها باشد.

بسیار خوب، با خانواده های که مراسم ازدواج مذهبی می خواهند چه کار کنیم؟ به یاد داشته باشید که این مراسم در مرتبه ی اول متعلق به شماست و بعد خانواده و اقوام. این هم اشتباه است که بگوییم اصلاً به آنها مربوط نیست زیرا ازدواج بیشتر یک مراسم اجتماعی است تا شخصی اما به هر حال شما دو نفر در اولویت هستید.

به همین سبب باید برای خشنودی خود اولیت قائل شوید. این شما هستید که بیش از همه با خاطره ی این جشن زندگی خواهید کرد و قرار است که این مراسم شادترین روز زندگی شما باشد. حال چه لزومی دارد که این خاطره را با مراسمی دینی که خواهان آن نیستید ناخوشایند سازید؟

این مطلب ما را به نکته ی دومی می رساند که باید به خاطر داشت. اگرچه ممکن است نخواهید بر سر اصول و ارزش هایتان مصالحه کنید، اما باید آماده ی مصالحه و توافق در موارد جزئی باشید. برگزاری جشنی عمومی و دعوت کردن خانواده به معنی این است که بخشی از این مراسم متعلق به آنها هم هست. در غیر این صورت چرا یک مراسم کاملاً سیویل و غیردینی برگزار نمی کنید و مهمانان تان را به طور کتره ای انتخاب نمی کنید؟

اگر خانواده‌ها خواهان تلاوت آیات کتاب مقدس شان یا اجرای سرودی دینی هستند که شما را ناراحت نمیکند، چرا با آن مخالفت کنید؟ به جز مواردی که فکر میکنید با اصول شما مغایرت دارد، مخالفت با همه‌ی ارزشهای خانواده می‌تواند بی‌احترامی به آنها تلقی شود. چرا میخواهید آنها را به جشنی دعوت کنید که در آن نادیده گرفته شوند و احساس تحقیر کنند؟

نکته سوم این است که شما دو نفر باید پشتیبان هم باشید. البته یک زوج باید در شادی و غم هم شریک باشند و نهاد یگانه‌ای را تشکیل دهند. اگر نمیتوانید در این موقعیت جبهه‌ی واحدی تشکیل دهید، بعدها هم با مشکلات دیگری روبرو خواهید شد. پس لازم است از همین حالا در فکر حل این قبیل مشکلات باشید.

شاید مقاومت در برابر خواسته‌های خانواده‌هایتان کار ساده‌ای نباشد. بخصوص اگر تقبل هزینه‌ی مراسم را بر عهده‌ی آنها باشد. اگر نگران از دست دادن حمایت‌های مالی خانواده هستید شاید بهتر باشد دو جشن برگزار کنید، یک جشن خصوصی جمع و جور و مطابق میلان و یک جشن عمومی بزرگ‌تر. ایستادگی بر سر اصول خود همواره آسان نیست، اما اغلب ضروری است.

هنگامی که خانواده (یا خانواده‌ها) ببینند که شما پشت همسر آینده‌تان را خالی نمی‌کنید و بر خواسته‌هایتان پافشاری میکنید به سختی میتوانند بر شما فشار وارد کنند یا شما را وادار به انجام خواست خود کنند. همان‌طور که درست نیست که شما تمام خواسته‌های خانواده را نادیده بگیرید، درست نیست که آنها هم شما را تحت فشار بگذارند تا از خواسته‌ها و ایده‌هایشان پیروی کنید. بهترین راه مقاومت این است که وحدت خود را با همسران حفظ کنید و تا حد امکان از هم حمایت کنید.

آیا امکان ازدواج غیر دینی برای بیخدایان وجود دارد؟

بله! گزینه‌های مختلفی برای برگزاری مراسم غیردینی وجود دارد. برخی مراسم هم غیردینی هستند و هم فاقد تشریفات؛ برخی دیگر تشریفات را دارند اما فاقد مؤلفه‌های دینی هستند. در ضمن مراسمی هم هست که اسماً و ظاهراً دینی هستند ولی در عمل مؤلفه‌ی دینی ندارند.

اولین گزینه برگزاری مراسمی کاملاً سیویل [غیردینی] است که در حضور یک مرجع قانونی انجام می‌گیرد. فقط لازم است شما چند نفر شاهد حاضر کنید. این شهود می‌توانند از هر اعتقاد و آئینی باشند. در چنین مراسمی هیچ فاکتور دینی حضور ندارد و مانند نوعی سوگند و ثبت عقد است. برخی از بیخداها این شیوه را مناسب می‌یابند.

البته چنین مراسمی فاقد خیلی از تشریفاتی است که بسیاری (از جمله بیخدایان) برای مراسم ازدواج ضروری می‌شمارند. به همین خاطر عجیب نیست که عده‌ی نسبتاً کمی از زوج‌ها این شیوه را انتخاب می‌کنند.

اغلب زوج‌ها خواهان انجام تشریفاتی ویژه هستند تا گذار از مجرد به تأهل را خاطره‌انگیز کند. به همین دلیل بسیاری از غیرمذهبی‌ها علاوه بر ازدواج ساده‌ی سیویل، آداب و تشریفاتی را هم به‌جا می‌آورند.

برخی از مراسم ازدواج هم هست که نام دینی دارند یا دینی به نظر میرسند ولی در واقع این‌طور نیستند. ممکن است جشن در کلیسا برگزار شود و برخی از مراسم متعارفی که صبغه‌ی دینی دارند نیز به‌جا آورده شود ولی خواندن آیات کتب مقدس و سرود دینی اجرا نشود و مراسم کلاً حالتی سکولار داشته باشد.

در نهایت گزینه‌هایی وجود دارند که فارغ از هر جنبه‌ی دینی برگزار میشوند و حتی ظواهر دینی نیز از مراسم حذف می‌شود اما برنامه‌چندان ساده و بی‌تشریفات نیست. چنین مراسمی را غالباً "مراسم اومانستی" [انسانگرا] می‌خوانند. در این مراسم سوگند ازدواج یا توسط زوج یا توسط مشاور انسانگرای مراسم نوشته و قرائت میشود. محتوای این سوگند راجع به عشق و تعهد است نه خدا و دین. برخی از تشریفات‌ها این مراسم (مانند شمع روشن کردن) قبلاً مضمون دینی داشتند ولی اکنون سیمایی سکولار یافته‌اند.

اقبال بیخدایان غربی به برگزاری مراسم ازدواج انسانگرایانه فزاینده است. این مراسم دارای همان تأثیرات عاطفی و روانی هستند که از مراسم دینی انتظار میرود، بدون اینکه زوج خود را پایبند به شعائر و آداب مراسم دینی کنند. همچنین به علت شباهت ظاهری آن با مراسم دینی، راحت‌تر می‌توان خویشاوندان دیندار را هم راضی نگه داشت.

من به یک جشن ازدواج مذهبی دعوت شده‌ام

اگر مسئله فقط دعوت به شرکت در مراسم ازدواجی باشد که به شیوه‌ی مذهبی برگزار می‌شود دلیل چندانی برای نرفتن وجود ندارد. مذهبی بودن مراسم نباید باعث منصرف شدن شما از رفتن بشود مگر اینکه مراسم مذهبی طولانی و خسته‌کننده باشد یا اینکه مجبور به شرکت در مناسکی شوید که از آنها خوششان نمی‌آید. برخی از مراسم دینی حالت افراطی دارند و ممکن است شما تمایلی به حضور در آنها نداشته باشید.

اما معمولاً منظور دعوت‌کنندگان نباید عرضه‌ی دین به شما نیست (و شما هم نباید چنین برداشتی داشته باشید). قاعدتاً شما برای نشان دادن محبت و احترام خود به عروس و داماد به جشن می‌روید نه تأیید عقاید دینی آنها.

عقاید شخصی شما نباید خللی در محبت و احترام تان به دیگران ایجاد کند، دست کم تا وقتی که آنان قصد نداشته باشند که عقاید خود را به شما تحمیل کنند.

رد کردن دعوت پیغامی منفی به دنبال دارد و به این معنی است که شما آنها را (به دلیل دین شان) بی اهمیت می‌شمارید. دعوت کنندگان رد دعوت شان را به عنوان رد شخصیت خودشان تلقی می‌کنند. شاید این افراد واقعاً برای شما مهم نباشند ولی اگر مهم هستند باید توجه کنید که با این عمل به صورت ناخواسته چنین پیامی را به آنها ندهید.

اما وقتی شرکت در آئین های دینی هم در کار باشد، تصمیم گیری دشوارتر می‌شود. در این حالت موضوع جنبه ی شخصی می‌یابد و شما باید بر پایه ی باورهای خودتان و بر پایه ی سرشت آئین هایی که قرار است در آن شرکت کنید تصمیم بگیرید. شاید فکر خوب باشد که چنین دعوت هایی را هم بپذیرید و با این کار به زوج ادای احترام کنید، مگر اینکه آئین های مراسم آنها کاملاً با باورهای شخصی تان در تضاد باشد.

مسلماً شرکت در مراسم متعارف ازدواج چندان سخت نیست که با معتقدات اغلب بیخدایان ناسازگار از آب درآید. حتی هنگامی که مراسم خیلی مذهبی است، به ندرت پیش می‌آید که شما مجبور شوید نقش فعالی در اجرای مناسک دینی ایفا کنید. معمولاً اجرای این مناسک مختص عروس و داماد است.

رقص، خوردن و نوشیدن، و لذت بردن از مراسم ازدواج که هر روز پیش نمی‌آید. مسلماً اهمیت ازدواج بسیار فراتر از دین است. پس چرا این مراسم را از دست بدهید و از اجتماع کناره بگیرید؟ این مراسم بقیه را خوشحال می‌کند، پس شما هم کنج انزوای خانه تان ننشینید.

بیخدایان و تاهل

تاهل رابطه ای بسیار مهم و شخصی است. به همین دلیل قابل درک است که مردم سوالات زیادی در مورد نقش بیخدایی یا خداباوری در این امر دارند. آیا يك بيخدا و يك خدا باور میتوانند با هم ازدواج کنند؟ آیا ازدواج دو بيخدا یا دو خدا باور پایدارتر از ازدواج يك بيخدا و يك خدا باور است؟ چه میشود اگر والدین همسر آینده تان مذهبی باشند؟ چه میشود اگر همسر تان در گذر زمان مذهبی تر و شما بیخداتر شوید؟

البته سوالات بیشتری نیز در طی دوره ی تأهل ممکن است مطرح شود. مثلاً اگر همسر مذهب خیلی مذهبی بود چه کار کنم؟ آیا به همسر بگویم که بیخدا هستم؟ وقتی افراد تغییر میکنند مشکلاتی نیز بوجود می آید. ممکن است شخص نسبت به قبل دیندارتر یا بیدین تر بشود و این تغییرات بر شرایط زندگی مشترک او تأثیر میگذارند. حل این مشکلات ناممکن نیست ولی به احتمال زیاد این تغییرات می تواند به عواطف زوج لطمه بزند.

آیا يك بيخدا ميتواند با يك خداياور ازدواج كند؟

این سوال هم برای بیخدایان و هم خداباوران مطرح است. ازدواج یکی از سرنوشت ساز ترین تصمیمات زندگی یک فرد است پس کاملاً قابل درک است که مردم فکر کنند که تفاوت یک بیخدا و يك خداياور شکاف هایی در رابطه ایجاد می کند و به دشواری های بعدی منجر می شود. این پرسش در مورد ازدواج افرادی با زمینه های اجتماعی یا نژادی مختلف نیز وجود دارد.

پاسخ به این سوال بسیار مشکل است زیرا این مساله به شخصیت و شرایط افرادی که درگیر آن هستند بستگی دارد. پس بهترین پاسخ این است که بگوییم "بستگی دارد". يك بيخدا و يك خدا پرست ميتوانند با هم ازدواج كنند اما موفقیت ازدواج آنها کاملاً به بستگی به توانایی در رویارویی با مسائلی دارد که ممکن است پیش بیاید.

اهمیت احترام و رواداری

بدون احترام و رواداری هر رابطه ای محکوم به شکست است. در شرایط نارواداری و بی احترامی، اختلافاتی مانند مسئله ی وجود خدا میتواند شرایط را بحرانی کند.

مسئله احتیاجی نیست که زوج در همه ی موارد توافق داشته باشند. اگر اینطور باشد احتمالاً زندگی خسته کننده ای خواهند داشت. به زبان روشنفکرانه، باید زوج توافق داشته باشند که عدم توافق دارند. لازم است هر کدام بپذیرد که طرف مقابل بد یا احمق نیست.

ممکن است شريك زندگی شما درباره ی موضوعی اشتباه کند و نظرش غیرمنطقی باشد، اما نباید چنان رفتار کنید که انگار اشتباه او ناشی از بی صداقتی است. توجه کنید که شما هم کامل نیستید و ممکن است در مواردی در اشتباه باشید و غیرمنطقی فکر کنید.

مسئله ی خیلی مهم این است که نباید روز و شب درصدد تغییر دادن نظر طرف مقابل باشید. مسلماً شناسایی تفاوت ها و بحث درباره شان بسیار خوب است ولی تلاش مفراط برای عوض کردن نظر طرف مقابل کار مناسبی نیست، حالا در مورد هر موضوعی که می خواهد باشد.

اگر این تفاوت در دین باشد، بدترین کار این است که سعی کنید عقیده همسران را عوض کنید. بهتر آن است که به جای تلاش برای حصول توافق های جدید، بر نقاط اشتراکات متمرکز شوید. اگر کسی را دوست دارید باید او را همان طور که هست دوست بدارید نه آن طوری که دوست دارید باشد.

تفاوت باورهای دینی و غیر دینی

بسیاری از مشکلات مربوط به "خداآوری" نیست، يك خداآور میتواند چندان مذهبی و متشرع نباشد و یا برعکس، يك مذهبی چندان خداآور نباشد. مشکل اصلی بین زوج بیخدا-خداآور معمولاً در عقیده و باورهای افراد درباره ی زندگی روزمره است.

همانطور که قبلاً گفته شد برای موفقیت يك زوج خداآور-بیخدا لازم است که دو نفر نه تنها با هم کنار بیایند بلکه باید به یکدیگر احترام بگذارند. عدم احترام به همسر، زندگی مشترك را خیلی زود نابود میکند. بنابراین باورهای دینی که موجب عدم احترام به همسر میشود زندگی مشترك را به خطر می اندازند. مثلاً خیلی از دینداران معتقدند که زندگی مشترك باید بر اساس خدا و دین بنا شود. در این صورت زوج بیخدا-خداآور موفق نخواهند بود. مثال دیگر این باور مسیحی است که تنها مسیحیان به بهشت میروند و ازدواج فرد مسیحی با يك بیخدا غیر ممکن است.

اگر اینگونه باورها اعمال شوند به احتمال زیاد باعث جر و بحث و کشمکش خواهد شد. بنابراین اگر شخصی زندگی مشترك را بر اساس دینش میبیند و فرد مقابل زندگی مشترك را بر پایه آن دین نمیبیند، ازدواج بین این دو فرد نباید از ابتدا شکل گیرد.

اگر در مورد تفاوت عقایدتان نگرانید خوب به این موضوع فکر کنید که فرد مورد نظرتان فقط خداآور است یا مذهبی و متشرع هم هست. لازم است درباره ی عقاید و باورهای خاص دینی که بر زندگی مشترك تاثیر میگذارند خوب فکر کنید.

تفاوت باورهای دینی و غیر دینی

بسیاری از ازدواجها از قرارهای عاشقانه شروع میشوند. در این زمان تفاوت بیخدا و خداآور مشکلی بوجود نمی آورد اما این بدان معنی نیست که شما متوجه مشکلات بعدی نباشید. وقتی يك رابطه عاشقانه را شروع میکنید از خود بپرسید که از این رابطه چه میخواهید. آیا يك همصحبیت و کمی سرگرمی میخواهید؟ یا اینکه این ملاقات ها مقدمه ی يك رابطه جدی و پایدار است؟ اگر حالت اول در مورد شما صدق میکند تفاوت بیخدایی-خداآوری برای شما مشکلی ایجاد نمیکند و با خیال راحت به رابطه ی خود ادامه دهید. اما اگر هدف اصلی شما از رابطه عاشقانه ایجاد يك دوستی پایدار و مستحکم است، نمیتوانید تفاوتهای مهمی چون دین را نادیده بگیرید.

لازم نیست در اولین قرار ملاقات بحث دین را پیش بکشید (البته اگر امیدوارید قرار دومی هم در کار باشد!). قبل از جدی شدن رابطه باید دقت کنید که شما دو نفر چقدر با هم سازگار هستید. اگر سوال یا نگرانی دارید باید در مورد آن با هم صحبت کنید. بعید نیست که بسیاری از تفاوتها و مشکلات با تکیه بر عشق و احترام متقابل به سادگی حل شوند. در اینصورت میتوانید مطمئن باشید که افراد بالغی هستید و میتوانید سایر مشکلات را هم به روشی مشابه حل کنید و ازدواج موفق داشته باشید.

آیا یک زوج بیخدا سازگارتر از زوجی بیخدا-خداباور هستند؟

واقعاً جای تعجب است اگر يك زوج بیخدا-خداباور نسبت به زوجی بیخدا یا زوجی خداباور سازگارتر باشند. حتی اگر يك بیخدا و خداباور بتوانند با هم ازدواج کنند برای موفق بودن این ازدواج نیاز به توجه و ملاحظات زیادی است، حال آنکه اگر هر یک با هم عقیده ی خود ازدواج کند دیگر نیازی به این ملاحظات نیست.

اما در اینجا باید بپرسید که معنی "سازگاری" چیست. چه چیزی موجب سازگاری میشود؟ آیا خداباوری میتواند به تنهایی موجب سازگاری شود؟ آیا يك مسیحی معتقد و يك مسلمان معتقد که هر دو خداباورند، سازگارند؟ آیا يك انسانگرای بیخدا و يك نژاد پرست بیخدا با هم سازگارند؟

بدون شك جواب این سوالات "خیر" است. پس خداباوری یک عامل قاطع و تعیین کننده در سازگاری نیست. البته خداباوری موضوع مهمی است ولی عوامل مختلفی در سازگاری افراد نقش دارند. بنابراین به راحتی می توان تصور کرد که سازگاری يك زوج بیخدا- خداباورکه ارزشها، نظرات و طرز فکر مشابهی دارند بیش از سازگاری یک زوج همعقیده باشد. زوج های بیخدا-خداباور میتوانند بسیار موفق باشند، و حتی از زوج های هم عقیده هم سازگارتر و کامیاب تر باشند. متأسفانه برخی از افراد اصرار بر ناسازگاری چنین زوجی دارند. این نگرش به علت آگاهی نداشتن از این موضوع است که اختلافاتی مانند عقیده به وجود خدا لزوماً منجر به اختلافات مهم دیگر نمی شوند.

بدبختانه، تعصباتی نیز در این مورد وجود دارد. مثلاً اینکه برخی فکر می کنند افراد بیخدا و خداباور اساساً با هم در تضاد هستند و ارتباط بین آنها غیرممکن است. این تعصب ها در میان هر دو گروه خداباوران و بیخدایان وجود دارد. متأسفانه باید بگویم که هر دو گروه را باید سرزنش کرد زیرا نمونه های موفق زیادی در این مورد وجود دارد. به هر حال برخی از افراد حس میکنند که مهمتر و "بهتر" از دیگران هستند و نمیخواهند پیشداوری های خود را تغییر دهند.

من وقتی که ازدواج کردم فردی دیندار بودم اما حالا دچار شك شده ام

هر انسانی در طول زندگی از نظر جسمی، ذهنی و احساسی تغییر میکند. آدمی باید رشد یابد و باید از نظر فکری تکامل پیدا کند. بخشی از این تغییرات در اثر تفکر در مورد عقاید قبلی و ایجاد سوال های جدید بوجود می آید. ممکن است شخص عقاید قبلی خود را رد نکند اما دست کم باید آنها را به دقت و ارسی کند.

مسلماً این مطلب، و ارسی دقیق باورهای دینی را هم شامل می شود. ممکن است به پرسش گرفتن و بازنگری عقاید دینی خانوادگی که با آنها بار آمده اید بسیار دشوار باشد. اگر همسران فکر میکنند که شما باید به عقاید دینی تان پایبند باشید و یا ارتباط شما بر اساس دین بنا شده باشد، این بازنگری ها مشکلات بیشتری را بوجود می آورند. حتی ممکن است همسران احساس کند که شما به او و ارزشهای مشترکتان خیانت کرده اید. به همین دلیل شاید عاقلانه نباشد که بطور ناگهانی اعلام کنید که در دینتان دچار شك شده اید. در کل، رفتارهای عجولانه به هیچ وجه مناسب نیستند و این مسائل نیاز به توجه، دقت و بررسی دارند.

باید وقتی را به این امر اختصاص دهید و خوب فکر کنید که چه چیزی موجب شك شما شده است. آیا اطلاعات تاریخی سوال برانگیزی در مورد دینتان شنیده اید؟ آیا متوجه برخی از امور در دنیا (مثل درد، رنج و شر) شده اید که با خصوصیات خدای دین شما سازگار نیست؟ آیا وجود دین دیگری با پیروان معتقد موجب شده تا به فکر انتخاب دینی درست تر بیفتید؟

شك در دین به دلایل مختلفی ایجاد میشود. به علاوه، هر شکی باعث ایجاد شك های جدیدی میشود که قبلاً مطرح نبوده اند. باید کاملاً بدانید که چرا دچار شك شده اید. سپس سعی کنید در آن مورد مطالعه کنید تا به نظر صائب تری برسید. ممکن است عاقبت به این نتیجه برسید که اعتقاد شما غیرمنطقی است یا برعکس ایمان شما قویتر بشود. ممکن است به جایی برسید که مجبور شوید بین این دو گزینه یکی را انتخاب کنید: گزینه اول اینکه به دینی که به غیر منطقی بودنش پی برده اید پایبند بمانید و گزینه دوم اینکه ببینید بشوید یا عقاید دیگری پیدا کنید که به نظرتان منطقی تر میرسند. بعضی از افراد گزینه اول را انتخاب میکنند و نام آن را "ایمان" میگذارند اما برخی دیگر "ایمان" را تنها تبعیت کورکورانه از دین میدانند.

به هر حال اگر شك شما بر طرف نشد باید خود را برای یافتن مسیر جدیدی در زندگی آماده کنید. ممکن است بیخدا شوید یا دین جدیدی را انتخاب کنید اما توجه کنید که انتخاب جدید شما باید بر اساس منطق باشد. نباید از اینکه راه خود را انتخاب میکنید شرمنده باشید چون شما مجبور نیستید تا ابد بر دین همسر یا خانواده تان باقی بمانید.

معمولاً وقتی کسی در زمینه های سیاسی یا اقتصادی عقایدی غیرمنطقی داشته باشد، نکوهش می شود. اگر فردی بگوید "میدانم که سیاست های پرزیدنت فلانی عاقلانه نیست و می دانم که حزبش نمی تواند از پس توضیح

تناقض های برنامه های رئیس جمهور برآید، با این حال من ایمان دارم که بالاخره آنها مشکلات را حل می کنند" چه کسی او را تحسین می کند؟

پس اگر نمی توانید پاسخ های مناسبی برای شک و تردیدهایتان درباره ی دین بیابید، چه بسا شیوه ی زندگی دیگری را پیش بگیرید. شاید این شیوه بیخدایی نباشد بلکه گروه به دینی دیگر باشد. اما در هر حال باید شیوه ای بخردانه و بی تناقض باشد. نباید از پذیرش این حقیقت شرمند باشید که کوشیده اید راه خود را چنان انتخاب کنید که معقول می یابید. هیچ اجباری ندارید که به صرف اینکه به دین همسر و خانواده تان بوده اید، تا آخر عمر به آن دین وفادار بمانید.

وقتی سرانجام تصمیم گرفتید که با همسرتان صحبت کنید زمان و مکان مناسبی را برای این کار انتخاب کنید. سعی کنید توضیح دهید که شك یا ترك كردن دین اصلاً ارتباطی با زندگی مشترك شما ندارد و هنوز هم او را دوست دارید اما دیگر از لحاظ روانی و عقلانی باورهای دینی تان را پذیرفتنی نمی یابید. چه کسی میداند، شاید همسرتان را هم دچار شك کنید!!!

همسر من پس از ازدواجمان مذهبی تر شده است

هر انسانی در طول زندگی از لحاظ فکری، ذهنی و عاطفی تغییر میکند. بخشی از این تغییرات در اثر تفکر در مورد عقاید قبلی و ایجاد سوال های جدید بوجود می آید. ممکن است شخص با ایمان تر شود یا عقاید قبلی خود را رد کند و یا اینکه به دین جدیدی بگردد.

اگر همسر این شخص اصلاً مذهبی نباشد یا زیاد مذهبی نباشد ممکن است مشکلاتی در زندگی مشترك پیش آید. علاوه بر شیوه تفکر ممکن است روش زندگی و شخصیت فرد هم دچار تغییر شود و بر رابطه او با دیگران از جمله همسرش تاثیر بگذارد. این اتفاق اجتناب ناپذیر است اما سوال اصلی این است که رابطه زوج دچار چه تغییری میشود.

ممکن است این تغییر شرایط بهتری را بوجود آورد. شاید مذهب اختیار شده به گونه ای نباشد که باعث شود آدم مذهبی شده بیدینان را دوست نداشته باشد بلکه موجب پابندی بیشتر به زندگی مشترك و همدلی بیشتر با همسر شود. بنابراین مذهبی تر شدن الزاماً موجب اختلال در زندگی مشترك نمیشود.

متأسفانه احتمال مشکل زایی مذهبی شدن بسی بیش از احتمال تفاهم زایی آن است. پژوهش های جامعه شناختی نشان می دهند که گروه به یک دین تازه موجب متعصب تر شدن افراد میشود (حتی اگر این "گروه" تنها به

معنای تحکیم ایمان پیشین فرد باشد). البته هر تازه‌گرویده‌ای متعصب نمی‌شود، اما کاملاً محتمل است که رواداری او به همسرش که در ایمان او شریک نیست کاهش یابد.

وقتی ایمان دینی شخص تقویت شود، باید انتظار داشت که دین به‌طور فزاینده‌ای در مواردی نقش پیدا کند که قبلاً نقشی نداشته است. بدین ترتیب این دین موجب اختلال در زندگی مشترک خواهد شد. همسر این فرد مثل او معتقد به اهمیت نقش دین در زندگی مشترک نیست و لذا زوج دارای دیدگاه متفاوتی در مورد نقش و شکل زندگی مشترک میشوند. در درازمدت این حالت می‌تواند بسیار تنش‌زا شود.

بسیار خوب، باید چه کار کرد؟ مهمترین چیز گفتگو است. در غیر این صورت سوء تفاهم و جروبحث بوجود می‌آید. اگر هر دو نفر در مورد افکارشان صادقانه صحبت کنند شاید بتوان از بحران‌های بالقوه اجتناب کرد.

طرف مذهبی‌تر باید شرح دهد که ایمانش از چه جهت بیشتر شده و این موضوع چه اهمیتی در زندگی مشترک آنها دارد. طرفی که کمتر مذهبی است باید موقعیت فعلی و اهمیت آن را در زندگی مشترکشان توضیح دهد. باز گذاشتن باب گفتگو می‌تواند اوضاع را تحت کنترل نگه دارد، حتی اگر اجرای خواسته‌های طرف مذهبی‌تر به علت مغایرت با دیدگاه‌های همسرش مقدر نباشد.

مراجعه به یک مشاور مجرب نیز می‌تواند به شما کمک میکند. یک ناظر بیطرف میتواند پیشنهادهای خوبی برای شما داشته باشد. "بیطرفی" مشاور بسیار مهم است. مشاوره‌ای که خود پایبند به دین همسران باشد ممکن است نتواند پیشنهادهای بیطرفانه‌ای بدهد. اما می‌تواند خیلی مقبول همسر مذهبی‌تان واقع شود.

به همین دلیل پیدا کردن مشاوره‌ای که مورد قبول هر دوی شما باشد دشوار است اما توجه کنید که مشاوره‌ی بد با پیشنهادهای بد میتواند وضع را از آنچه هست بدتر کند. همچنین به خاطر داشته باشید که اگر مشاوره‌ی برایتان مفید نبود از مشاوره‌ی نامید نشوید؛ به مشاور دیگری رجوع کنید. همه مشاورها خوب نیستند و برخی از آنها برای همه مشکل خانوادگی مناسب نمیباشند.

بستگان همسر نمیدانند که بیخدا هستم، آیا باید به آنها بگویم یا نه؟

شما متوجه شده‌اید که از نظر عقلی و منطقی نمیتوانید به اعتقاد دینی سابق خودتان و بستگان همسران ادامه بدهید. دیگر حتی نمی‌توانید خود را خداباور بدانید چون به دلایلی نتیجه گرفته‌اید که وجود خدا نامعقول است. اما همسر شما و بستگانش مذهبی هستند و نمیدانند که چه واکنشی در قبال بیخدایی شما خواهند داشت.

بسیار خوب، باید چه کار کنید؟ پاسخ دادن به این پرسش مشکل است. گفتن اینکه دیگر معتقد به هیچ دینی نیستید و حتی به خدایشان اعتقاد ندارید کار آسانی نیست. دین برای بسیاری از مردم مهم است. دین برای آنها مبنای اخلاق، ارزشها، معنابخش زندگی و حتی هدف زندگی است. آنها نمیتوانند زندگی بدون دین را تصور کنند و به همین دلیل تصور ببیدین بودن شما برایشان مشکل است. به همین دلایل شاید ساده ترین راه این باشد که "در پستو" بمانید و اصلاً حرفی در این مورد نزنید.

برخی اوقات این کار معقولی است. اما جز در موارد حاد (مثلاً وابستگی مالی به والدین همسر) لازم است پیش از پنهان کردن بیخدایی تان خوب فکر کنید زیرا ممکن است بعدها با مشکلات ناخواسته ای روبرو شوید. به عنوان مثال شاید از خانواده همسران متنفر شوید چون باعث شده اند که با دروغ زندگی کنید. همچنین شاید مجبور شوید کارهایی را که دوست ندارید انجام بدهید، مثلاً به کلیسا بروید و در مراسم دینی شرکت کنید. و سرانجام اینکه اگر بعدها تصمیم گرفتید که بیخدایی خود را فاش کنید به سختی میتوانید توضیح دهید که چرا سالها بی اعتقاد بوده اید و حرفی در این باره نزده اید.

همه این مشکلات مخصوصاً اگر مدت زیادی طول بکشند از نظر روانی و احساسی به شما ضربه خواهند زد. به علاوه ممکن است در خانواده همسران هم کسانی باشند که دچار شك شده اند یا دیگر معتقد به دین نیستند. با گفتن حقیقت میتوانید نقاط مشترکی با آنها پیدا کنید و به آنها هم کمک کنید تا عقاید حقیقی خود را بروز دهند.

هر کدام از دو راه در پستو ماندن و گفتن حقیقت مزایایی دارند. به همین دلیل پیش از تصمیم گرفتن خوب فکر کنید. به این موضوع توجه داشته باشید که بیخدا بودن شما فقط بر روی خودتان تاثیر نمیگذارد بلکه رابطه ی شما را با اعضای خانواده هم تغییر میدهد.

ممکن است مردم این موضوع را درك نکنند که شما می خواهید راهتان را خودتان انتخاب کنید و شما باید مراعات این احساس آنها را بکنید. منظورم این نیست که دیگر بیخدا نباشید یا وانمود به چیزی کنید که نیستید بلکه باید در انتخاب لحن بیان مطلب به این احساس آنها توجه داشته باشید. مثلاً حتی اگر به زیان آور بودن دین آنها اعتقاد دارید نباید به آن اهانت کنید. این کار تنها باعث مشاجره خواهد شد. همچنین نباید از این موقعیت برای تغییر دین دیگران استفاده کنید. آنها هنوز از بیخدا بودن شما در شوک هستند پس نباید اوضاع را بدتر کنید. همچنین باید نشان دهید که بیخدا بودن شما باعث بی اخلاقی و گستاخ شدن شما نشده است.

پیش از اظهار بیخدایی تان، باید علاوه بر توجه به احساسات بستگان همسران، آماده ی روبرو شدن با شرایط دیگر هم باشید. مثلاً ممکن است بستگان تان دلایلی مبنی بر لزوم مذهبی ماندن شما ارائه کنند. بخصوص در هنگام اظهار بیخدایی تان لازم نیست که دلایلتان را کاملاً رد کنید اما میتوانید نشان دهید که دلایلتان محکم

نیست و شك درباره ی آن دلایل پذیرفتنی تر است. به این ترتیب ثابت می کنید که بی اعتقادی تان عقلانی است تا فکر نکنند که شما بخاطر گمراه یا سرکش بودن دلایل آنها را رد میکنید.

همچنین لازم است که خود را از لحاظ روانی برای رویارویی شدید آماده کنید. نباید عصبی و دمدمی مزاج به نظر برسید زیرا در این صورت بستگان تان بیخدایی شما را جدی نخواهد گرفت. باید محکم و مطمئن حرف بزنید. این را بپذیرید که شما جواب همه سوالها را نمیدانید و توجه کنید که آنها هم در وضعی مشابه هستند. توضیح دهید که نتیجه منطقی تر را انتخاب کرده اید و ممکن است در آینده با روبرو شدن با منطقی بهتر نظر تان عوض شود. به هر حال شما این اعتقاد را دارید و آنها باید یاد بگیرند که شما را چنان که هستید بپذیرند.

امیدوارم که این تجربه به رشد و کمال شما کمک کند. موفق باشید.

بستگان همسر حرفهایی علیه با بیخدایی میزنند، باید چه کار کنم؟

متأسفانه بیشتر خانواده ها نمی پذیرند که کسی مذهبشان را ترك کند. کنار گذاشتن اعتقاد به خدا مشکل بزرگتری است. گاهی ترك دین خانوادگی میتواند باعث بدنامی شود و شما را در موقعیتی ناخوشایند قرار دهد. موضوع مهم این است که آیا بستگان همسر تان میدانند که شما بیخدا هستید یا نه؟ پاسخ این سوال تا حد زیادی شیوه ی برخورد شما را با موضوع مشخص میکند.

اگر بستگان همسر تان از بیخدایی شما خبر ندارند حرفهای آنها اهانت به شما نیست بلکه صرفاً نظراتشان را بیان میکند. در این صورت اختیار با شماست که چگونه خطاهای این نظرات را به آنها نشان دهید.

می توانید به مخالفت با این نظرات اکتفا کنید بدون اینکه بگویید که این نظرات شما را شخصاً ناراحت میکنند. البته مخالفت شما پرسش هایی را برای همسر تان ایجاد میکند. در این صورت ممکن است طفره رفتن دشوار باشد و ناچار شوید بیخدا بودن تان را فاش کنید.

از سوی دیگر، اگر بستگان همسر تان بدانند که شما بیخدا هستید، آنگاه چنین سخنانی توهین شخصی به شما محسوب می شود. مطمئناً آنها چنین اظهاراتی را در مورد دین خود تحمل نخواهند کرد، پس این یک بی احترامی عمیق نسبت به عقاید شما به عنوان یک عضو خانواده است. نباید گذاشت که چنین وضعیتی ادامه یابد، اما به تنهایی کاری از دست شما بر نمی آید.

همسرتان نباید در این میان نظاره گر صرف باشد و بگذارد به شما چنین توهین کنند. مسلماً در چنین شرایطی اعتراض او به والدینش آسان نیست، اما این دلیل نمی شود که دست روی دست بگذارد و در مقابل توهین به همسرش هیچ واکنشی نشان ندهد. اگر همسرتان از پشتیبانی شما خودداری کند، این رفتارش حاکی از ایجاد مشکلات بعدی در زندگی زناشویی تان است و خوب است در این صورت با یک مشاور گفتگو کنید.

در طی مشاجره و بحث با بستگان همسرتان، او باید برای والدین اش روشن کند که هر دوی شما پشتیبان همدیگر هستید و هیچکدام تحمل این اهانت ها را ندارید. اگر بستگان همسرتان احترام و عزت شما را حفظ نکردند دیگر نباید انتظار داشته باشند که خیلی بتوانند شما را ملاقات کنند. شما سزاوار این رفتارها نیستید و نباید خودتان را مجبور کنید که به خاطر دیدن آنها آزرده شوید.

این شرایط در درازمدت احترام و ارتباط خانوادگی شما را خدشه دار میکند. اگر همسرتان را دوست دارید و میخواهید زندگی مشترک تان تداوم یابد لازم است هر دو نفر شما بکوشید تا دیگری از عزت و احترامی که شایستگی اش را دارد برخوردار می شود.

پایان

17 جولای 2007